

رساله عقاید دینیّه شیخ علی حزین

جویا جهان‌بخش*

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -
دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ»

تمهید پژوهنده

نوی کلک جانبخش حزین است که گنج معنی‌اش در آستین است^۱
حزین لاهیجی (محمد علی پسر ابوطالب/۱۱۸۰-۱۱۰۳ ه.ق.)، از دانشوران و ادیبان و
هنرمندان بزرگ ایرانی در یکی از شوریده رنگ‌ترین روزگاران این بوم و بر است؛
از کسانی است که چراغ فضل و فضیلت را در سموم بی‌تمیزی‌ها و تندباد حوادث
گونگون در پناه گرفتند و فروزان نگاه داشتند. اغلب اهل فضل در ایران، حزین را یکی
از شاعران سبک هندی می‌دانند. البته حزین شاعر بوده است، ولی شاعری، یکی
از جوانب چندگانه شخصیت فرهنگی اوست. حزین را به‌حق باید دانشمندی متّصلع و
ذوفنون خواند^۲ و مهم‌تر از آن، دانائی بیشمند قلمداد کرد^۱.

* پژوهشگر ایرانی.

۱. این بیت بر صفحه آغازین نسخه علی‌قلی‌واله داغستانی از دیوان حزین که به‌نظر خود او نیز رسیده و اصلاح شده، و نسخه برگردان آن به‌سال ۱۹۷۱ م - با مقدمه ممتاز حسن - در کراچی منتشر گردیده است، آمده. نگر: نسخه برگردان یادشده، ص ۱ (از متن).
۲. "در حقیقت مقام علمی وی فراتر از پایگاه شاعری اوست و چنان‌که خود گفته شاعری برای وی افتخاری نبوده و این یک کشش ذوقی و روحی بوده است که در وی انگیزه پدیدآوردن چنین اشعاری شده است." (شاعری در هجوم منتقدان، ص ۹۱)
خود می‌گوید:

”به‌خدایی که از اشارت کن
 که مرا شعر و شاعری عار است
 بارها خواستم کزین ذلت
 بی‌خواست، می‌رسد به‌لبم
 عالمی را نموده معماری
 کاش بودم ازین هنر عاری
 دوش خود را دهم سبکباری
 چون طبیعیست نغز گفتاری...“

(دیوان حزین لاهیجی، ط. صاحبکار، ص ۱۴۸).

بی‌گمان خواننده هوشیار که این مقال، آنچه را گذشت بر انکار مقام شامخ ادبی حزین حمل نخواهد فرمود. گفته‌اند که «حزین در روزگار خویش، از نظر ادبی، بلندترین پایگاه را داشته» (شاعری در هجوم منتقدان، ص ۱۰۵) و این نکته را مورد همداستانی اهل نظر قلمداد کرده‌اند (نگر: همان، همان ص و ص ۱۰۶). همچنین او را «بی‌هیچ تردیدی آخرین شعله پرفروغ سبک هندی یا اصفهانی» دانسته‌اند (همان، ص ۱۰۸). تعبیری بلندتر از این نیز در حق حزین و شعر او گفته شده است (نگر: مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت علامه ذوفنون محمدعلی حزین لاهیجی، ص ۱۵). (نیز نگر: حریم سایه‌های سبز، ۲۸۶/۲).

حزین افزون بر شاعری، در شعرشناسی و شاعرپروری نیز ید طولی داشته است (سنج: تذکره‌المعاصرین، چ میراث مکتوب، ص ۱۱۹ و ۲۰۷ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۲۴؛ و: مجموعه مقالات کنگره حزین لاهیجی، ص ۱۶۷؛ و: ساغری در میان سنگستان، صص ۳۱-۲۲۸؛ و: شاعری در هجوم منتقدان، ص ۱۰۴ و ۱۱۲) و گاه مرجع حلّ و فصل مشاجرات ادبی هم واقع می‌گردیده (نمونه را، نگر: تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، صص ۸۳-۱۸۰). همچنین بی‌آن‌که خود خواسته باشد به‌یکی از پُرشورترین نهضت‌های نقد ادبی و تاریخ شعر فارسی دامن زده است (نگر: شاعری در هجوم منتقدان، صص ۸-۱۶ و ۱۰۷ و ۳۷۸-۱۱۸). به‌عقیده صاحب مخزن‌الغرائب پس از جامی چنین شاعر مستعد مایه‌وری به‌عرضه سخنوری نیامده و به‌نظر صاحب تذکره حسینی او در شعر «ثانی میرزا صائبا» بوده و هیچ‌یک از شعرای آن روزگار بدو پهلو نمی‌زده‌اند (نگر: تذکره‌المعاصرین، چ میراث مکتوب، ص ۶۳). واله داغستانی (۱۱۲۴-۱۱۶۹ یا ۱۱۷۰ ه.ق.) که در ریاض‌الشعراء خویش شرح احوال و آثار حزین را با روحیه‌ای نه چندان مودت‌آمیز به‌قلم آورده و در گزارش سخن خرده‌گیران بر حزین گشاده‌دستی کرده است، علی‌رغم ناهمدلی‌هایی که با او دارد، بصراحت می‌گوید: «... الحقّ امروز سخندانی مثل او در روی زمین وجود ندارد...» (تذکره ریاض‌الشعراء ۱/۳۲۲) و «شیخ در این جزو زمان سرآمد سخنوران عالم است» (همان، ۱/۶۵۷). در جای دیگر از غایت شیفتگی به‌شعر وی، ترک ادب شرعی کرده، درباره دیوان حزین می‌نویسد: «این کتاب... در نظر اولی‌الابصار به‌منزله کتب سماوی... است» (دیوان حزین [نسخه برگردان]، کراچی: ۱۹۷۱ م، ص ۱- از متن -)!!

گذشته از شاعری، حزین در تاریخ هنر خوشنویسی ما نیز، البته نه همپایه شاعری‌اش، ولی به‌هرحال نامی خواهد داشت. درباره خوشنویسی حزین و خطوط موجود از وی، نگر: تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی ۳۵۲/۱؛ و: دانشنامه ادب فارسی...، به‌سرپرستی انوشه، ۴- بخش ۲، ص ۴-۹۶۳؛ و: شاعری در هجوم منتقدان، ص ۱۱۳؛ و: مجموعه مقالات کنگره حزین لاهیجی، ص ۱۵ و ۳۷۹؛ و: دیوان حزین لاهیجی، چ صاحبکار، ص ۸۲۷ و ۸۲۸.

۱. درباره ژرفای دید حزین به‌زمینه و زمانه‌ای که در آن به‌سر می‌برد نمونه را، نگر: تذکره‌المعاصرین، چ میراث مکتوب، صص ۵-۱۳ و ۲۴ و ۴-۳۱ و ۶۰-۵۸.

دانیان و خداوندگارانِ پیش در پایه‌ای برتر از دانشمندان می‌نشینند و افزون بر اندوزش آگاهی‌ها در بازآفرینی و اُفق‌گشایی و نظر به‌کرانه‌های دور نیز دستی گشاده دارند. حزین از این‌گونه مردمان است. از کسانی است که خود صاحبِ اندیشه و تحلیل ویژه‌اند و ذهن و زبان‌شان تنها از مُرده ریگ اسلاف نامدار گرانبار نشده. وی، به‌تعبیر یکی از پژوهندگان معاصر، واجد «استقلال فکری و ذوقی»^۱ است؛ و این استقلال در عصری که تاریخ فکر و فرهنگ در سراشیبِ جُمود و خُمود افتاده، بسیار گرانبهاست. اگر روزی تاریخ مبسوط تفکر در جهان اسلام و به‌ویژه اقلیم فارسی زبان تدوین و تحریر گردد، حزین لاهیجی، بی‌گفت‌وگو، فصلی مُشبع را در سده دوازدهم هجری به‌خود اختصاص خواهد داد. افسوس! دوری و بیگانگی ما از آثار و احوال حزین تا آنجاست که حتی سیمای شاعرانه او - که گویا شناخته‌ترین جنبه شخصیت اوست - چندان مغفول شده بود که در همین عصر «مردی سالخورده و با وقار» غزل‌هایی از غزلیات وی را به‌نام خویشتن انتشار داد و تا مدت‌ها هیچ‌کس بدین انتحال پی نبرد و شماری از بلندآوازان عرصه ادب از برای همان غزل‌ها بر آن مرد آفرین‌ها گفتند و ثناها خواندند؛ تا دست روزگار نقاب از چهره حقیقت برکشید^۲ و معلوم شد این غزل‌های آبدار، نه سروده آن مرد هم‌روزگار، که از دیوان حزین لاهیجی است که به‌چاپ سنگی هم رسیده ولی دریغ که ما از آن دور مانده بوده‌ایم^۳.

البته سرنوشت و سرگذشت خود حزین، در این دوری، بی‌تأثیر نبوده است. هرچند «هیچ‌کس از کُلُفتِ ایام فارغ بال نیست»^۴، انصاف را شیخ حزین بیشترین عمر خود را

۱. تذکره‌المعاصرین، چ میراث مکتوب، ص ۶۱.

۲. تفصیل قضیه را، نگر در: شاعری در هجوم متقدمان، صص ۶-۱۳؛ و: حریم سایه‌های سبز، ۲/۹۰-۲۸۷.

۳. متأسفانه اغلب ما از پاره‌ای مطالعات و تحقیقات هم که در بیرون از مرزهای سیاسی ایران درباره حزین صورت بسته، کم اطلاعیم.

نمونه را خانم دکتر شمیم اختر، مدیر بخش ادبیات فارسی و تنها استاد زبان فارسی دانشگاه بنارس، - به‌گزارش آقای دکتر محمد رضا نصیری (نامه انجمن، ش ۸، ص ۷-۱۶۶) - به‌طور تخصصی درباره حزین مطالعه و پژوهش می‌کنند و تاکنون «مقالات متعدده» درباره حزین نوشته‌اند؛ لیک بیشترین این مقالات و پژوهشها در حیطه وقوف و آگاهی ما نگنجیده است.

۴. لئی است از یک بیت «قوام‌الدین محمد یوسف حسینی قزوینی» (ف: ۱۱۵۰ هـ.ق)؛ و آن بیت این است:

در مضایق و تَقْلِبَاتِ دهر چُنان به ابتلا گذرانیده است که کمتر نظیر دارد. هر گاه قرار بوده است به قولِ عوام - آبِ خوشی از گلویش پایین برود، تحوّل و تَقْلِبی پیش می‌آمده که عیش او را منغص می‌کرده.^۱ روزگار پُختگی وی با دو بی‌قراری سیاسی بزرگ در تاریخ ایران مصادف است: یکی، فتنه افغان که گفته‌اند:^۲ تاریخ ایران کمتر حادثه‌ای مانند آن به خود دیده است؛ و دیگری، سلطنت نادر شاه و دار و گیر و تاخت و تازهای او که از قضا «شیخ»^۳ را با وی صفائی نبود و اغلب گویا خائفانه از او کرانه می‌جُست.^۴

در چُنان روزگار و در حیاتی که پیوسته قرین بی‌قراری و نقل مکان از جایی به جایی و گریختن از سویی به سویی بود، حزین به واسطه شایستگی‌ها و قابلیت‌های فراوانش چُنان درخشید که شهره عامّ و خاص گردید و با همه کسادی که در بازار علم و فرهنگ افتاد، اینجا و آنجا آوازه دانش و فرهیختگی او بلند بود و در میان معاصرانش

هیچ‌کس از کلفت ایام فارغ‌بال نیست هیچ روزی نیست کو را شام در دنبال نیست

(تذکرة المعاصرین، ص ۱۲۰)

۱. شادروان استاد علی دوانی، البتّه بی‌تصریح به نام، «شیخ خلیل الله طالقانی» را که از برای این دانش مرد نخواست لاهیجانی تبار تخلّص «حزین» برگزیده است، «بی‌ذوق» خوانده! (نگر: تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۹)؛ لیک حق آن است که آن استاد، خواه ذوقمند و خواه بی‌ذوق! در انتخاب تخلّص خطا نکرده؛ چه، الحقّ و الانصاف، حزن و ناخشنودی و گله‌مندی اگر بارزترین صفت دیدرس در آثار برجای مانده از حزین نباشد، بی‌شک یکی از برجسته‌ترین خصال هویدا در آثار اوست. توگوئی این تخلّص مؤیدی است بر این کلام مشهور که: الأسماء تنزل من السماء! (استطرد: از خوشمزگیهای روزگار این است که آذر بیگدلی درباره همین شیخ حزین که علی‌الخصوص از اقامت در هند سخت تلخکام و شاکی است، می‌نویسد: «در هند» به خوشی می‌گذرانیده...! / آتشکده، نیمه دوم، چ محلث، ص ۴۸۸).

۲. نگر: شاعری در هجوم منتقدان، ص ۸۳.

۳. از همان روزگار حزین از او به «شیخ» تعبیر می‌شد. نمونه را، نگر: تذکرة ریاض الشعراء واله داغستانی، ۶۳۲/۱ و ۶۳۳ و ...

۴. درباره روابط حزین و نادر شاه، نگر: شاعری در هجوم منتقدان، ص ۷۷ و ۷۹ و ۸۵ و: تذکرة ریاض الشعراء واله داغستانی ۶۳۴/۱؛ و: حریم سایه‌های سبز ۲۹۵/۲. حزین، در تاریخ خود، آغاز رسمی سلطنت نادر شاه را به سال ۱۱۴۸ هـ ق که - به حساب جمّل - با «الخیر فی ماقع» برابر افتاده، یاد کرده و سپس نوشته است. «شنیدم که یکی از ظرفای موزونان ایران اینچنین مصرع رسانیده بود:

بریدیم از مال و از جان طمع به تاریخ الخیر فی ماقع!

(تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، ص ۲۶۹).

طعن و تعریضی که در همین نقل قول نسبت به سلطنت نادر شاهی وجود دارد، بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

به عنوان یک مقتدا و مرجع در مسائل علمی و فرهنگی و ادبی شناخته می‌شد. آثارش را می‌خواندند و سخنانش مسموع بود و سزاوار اعتنا و اعتماد به قلم می‌رفت. این که از خراسان و گیلان و استانبول مسائلی برای حزین فرستاده‌اند و او به شیوه معمول عالمان

رساله‌هایی جداگانه در پاسخ این مسائل پرداخته است، نمودی از مرجعیت علمی و فرهنگی اوست در آن روزگار. اگرچه تَلَطُّمَاتِ سیاسی عصر حزین و پس از آن و عُربت و اِغْتِرَابِ او، در دور افتادن وی و آثارش از گردونه توجه و اعتنای پسینان سهمی بزرگ داشته است، باز - به زعم این بنده - سهمی بزرگتر نیز از آن چگونگی‌های فرهنگ - خاصه فرهنگ دینی ما - در سده‌های سیزدهم و چهاردهم است. در این دو سده

میر علی شیر قانع تتوی درباره
حزین نوشته: "به صیام دوام و
قیام لیالی و ایام علی‌الدوام
اهتمام به کار داشته بغایت موفق
و مرتاض می‌زیست".

فرهنگ دینی ما از یکسو زیر سیطره فقه و اصول است و از سوی دیگر جولانگاه ابن عربی مآبی‌های غلیظ و تَفَلُّسُفِ صدرایی حزین هم اگرچه اهل فقه و اصول و عرفان و تصوّف است، در هیچ‌یک از این چند شاخه با آن حدّت و غلظت که فراخور پسند آن دو قرن پرقال و مقال باشد، عرض اندام نکرده. از همین روی نیز جدی گرفته نشده. یا بهتر است بگوییم: در آنچه اهل این روزگار جدی می‌گرفته‌اند، جلوه‌ای شایان نیافته است.

«شرح سوانح و وقایع احوال» او به قول خودش: - «از نوادر و غرایب حالات روزگار است و تفصیل آن در حوصله تحریر نمی‌آید»؛ خاصه در این مقام. خوشبختانه

۱. نگر: کتابشناسی حزین لاهیجی، معصومه سالک، ص ۶۴.

۲. تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، ص ۲۰۲.

در مآخذ و منابع متعدد تاکنون شرح حال وی را - به بسط یا ایجاز - قلمی کرده‌اند و خوانندگان ارجمند این اوراق، ما را از خوض در آن مُعاف خواهند فرمود.^۱

در اینجا تنها به جوانبی از شخصیت حزین اشاره می‌کنیم تا سیمای او را به مثابت یکی از متکلمان شیعه در روشنائی بیشتری نظاره توانیم کرد. نگاهی به کارنامه شیخ حزین به روشنی فرا می‌نماید که بخش معتناهی از کوشش‌های علمی و قلمی وی به خوض در مباحث الهیات (کلامی - فلسفی - عرفانی) و به تعبیر خودش «غوامض مسائل الهیه»^۲ مصروف گردیده است. در میان آثار حزین، نگارش‌های کلامی (اعم از کلام مصطلح و الهیات فلسفی که خواه ناخواه زیر مجموعه دانش کلام قرار می‌گیرد)، فراوان است؛ آثاری چون: ابطال الجبر و التفویض، الإغاثة فی الإمامة، بشارة النبوة، الردّ علی التصاری فی القول بالاقانیم، رساله ابطال تناسخ برای تابعین، رساله اقسام المصدقین بالسعادة الأخریة، رساله امامت، رساله حُسن و قُبْح عقلی، رساله حصر ضروریات دین، رساله در بیان خوارق العادات و المعجزات و الکرامات، رساله در تحقیق معاد روحانی، رساله در حدوث و قدم، رساله در حقیقت نفس و تجرد آن، رساله قضا و قدر، فتح السبیل، کتاب معرفة الباری و ما یتعلّق به، وجوب النصّ علی الإمام، تحقیق الأزل و الأبد و السرمّد، التعليقات علی شرح المقاصد، حاشیه بر امور عامّة شرح تجرید، خلق الأعمال، در تحقیق رفع شبهات المشبهه، رساله توجیه کلام قدماء مجوس در مبدء عالم، سیف‌الله

۱. درباره زندگانی حزین - پس از تاریخ و سفرنامه او که از نفیس‌ترین اسناد تاریخ ایران در باب روزگار حمله افغان و پریشانی‌های پس از آن است - نگر: شاعری در هجوم منتقدان، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، صص ۱۱۷-۶۷؛ و: تذکره ریاض الشعراء واله داغستانی ۷۰/۱-۶۳۲؛ و: تذکره المعاصرین، صص ۸۳-۴۲؛ و: مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت حزین لاهیجی، صص ۷۹-۱۴۲ (ملخص کتاب سرفراز خان ختک) و ۷۵-۳۰۶؛ آتشکده آذر (نیمه دوم)، چ میر هاشم محدث، ص ۴۸۸؛ و: کتابشناسی حزین لاهیجی، معصومه سالک (بویژه صص ۷-۱۱ و ۱۰۴-۳۷)؛ و: دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، صص ۶-۷۰۴ (مقاله «حزین لاهیجی» به قلم معصومه سالک)؛ و: دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه قاره، به سرپرستی حسن انوشه، ۴ (بخش ۲/۴-۹۶۲) (مقاله «حزین لاهیجی» به قلم حجتی)؛ و: تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، دکتر سید علی رضا نقوی، صص ۷۸-۳۴۱؛ و: تاریخ تذکره‌های فارسی، احمد گلچین معانی ۵۹/۱-۳۴۹؛ و: معجم طبقات المتکلمین (چ مؤسسه امام صادق - علیه السلام -)، ۳۸۹-۹۲/۴.

۲. نگر: تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، ص ۱۸۹.

المسلول علی اعداء آل الرسول، کتاب هشام بن حکم و مناظراتش، کنه المرام (درباره سرنوشت و قضا و قدر و چگونگی خلق اعمال).^۱

جانب متکلمانۀ شخصیت مرد حتی بر جانب شاعرانۀ شخصیت او نیز سایه افکنده بوده است. در مثنوی ودیعة البدیعه که در هفتاد سالگی و تحت تأثیر حدیقه سنائی سروده است، مفاهیم و آموزه‌های متکلمانۀ فراوانی را به‌ویژه درباره خداوند و هستی و آفرینش و حیات و ممات و معاد و اسباب اختلاف در ادیان و کفر و ایمان به‌بحث کشیده یا مورد اشارت قرار داده.^۲ عجلتاً همین مثنوی ودیعة البدیعه تفصیلی مغتنم از اندیشه‌های کلامی حزین به‌دست می‌دهد که اگر به‌شرح آن در آیین، بکلی از حوصله این اوراق بیرون خواهد بود؛ به‌ویژه که در آنجا کلام حزین بس عارفانه و صوفیانه و مقرون به‌مشرب ابن عربی است. حزین در مسافرتها نیز از مباحثات کلامی شفاهی با دانشوران مذاهب دیگر بر کنار نبوده است.^۳

نگاهی به‌گزارش دانش‌اندوزی‌ها و فهرست مشایخ علمی وی نشان می‌دهد که از بُن در تحصیلات او هم جنبه تحصیلات کلامی و فلسفی از امتیاز ویژه‌ای برخوردار بوده و آشکارا - دست کم چندان که گزارش‌ها فرامی‌نماید - نسبت به‌پاره‌ای از دیگر دانشها، در فلسفه و کلام تحصیلات شاخص‌تری کرده است. شرح هدایه و حکمة‌العین را با حواشی نزد پدر تحصیل کرده بوده، و طبیعیات شفا و الهیات شرح اشارات و حواشی قدیمه و جدیده را نزد آخوند مسیحای فسوی آموخته، و امور عامۀ شرح تجرید را نزد میرزا کمال‌الدین فسوی، و نجات ابن سینا را نزد شیخ عنایة‌الله گیلانی، و شرح هیاکل النور را نزد امیر سید حسن طالقانی، و تلویحات شیخ اشراق را نزد مولانا محمد باقر مشهور به «صوفی»، فراگرفته.^۴ حزین همچنین از ملا محمد صادق اردستانی، حکیم و عارف نامی آن روزگار، در زمینه حکمت بهره‌های فراوان بُرده است. به‌سبب

۱. درباره این آثار - از جمله - نگر: کتابشناسی حزین لاهیجی، معصومه سالک.

۲. نگر: دیوان حزین، چ صاحبکار، صص ۶۴-۷۱۲.

۳. نمونه را، نگر: فتح‌السبل، ص ۸۵: "... و مرا در سالف زمان با یکی از علمای حنفیۀ بغداد در حایر حسین^(ع)

اتفاق مباحثه افتاده کلام به‌این مقام کشید، و من ...".

۴. نگر: تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، صص ۱۵۳، ۱۶۸ و ۱۷۸-۹.

تعلق خاطر فوق‌العاده‌ای که به حکیم یاد شده دارد، سزاوار می‌نماید پاره‌ای از سخنان او را درباره‌ی وی بعینه بیاوریم:

«... سلطان‌المحققین، افضل‌الحکماء الراسخین، المولی‌الأعظم و الحبر‌الألم، مظهر‌المعارف و الحقایق، مکمل علوم‌السؤالف و اللّوآحق، محیی‌الحکمه، ابوالفضائل، مولانا محمد صادق اردستانی...؛ وی از اساطین حکما بود و قرن‌ها باید که مثل او کسی از میان دانشمندان برخیزد. به‌من عاطفتی بی‌پایان داشت و در خدمتش کتب مشهوره و غیر مشهوره حکمیّه نظریّه و علمیّه^۱ بسیار خوانده‌ام، و حق آن فیلسوف کامل بر من زیاده از استادان دیگر است، و تا هنگام رحلت استفاده من از خدمت ایشان منقطع نشد. در سال اربع و ثلثین و مائة بعد‌الألف (۱۱۳۴ هـ) هنگام محاصره اصفهان به‌رحمت ایزدی پیوست»^۲.

شیخ حزین متصوّف نیز هست، و در نظر به‌شخصیت حکمی و کلامی او، بناگزیر جنبه صوفیانه این شخصیت را نیز - که در آثار و اشعار وی و گزارش‌هایی که از احوال خود به‌دست می‌دهد نمودی انکار ناپذیر دارد - باید ملحوظ داشت. ربط حزین با تصوّف خود موضوعی است که به‌مُدافئه جداگانه حاجت دارد. در تاریخ و سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«... از شیراز به‌بلده فسا... رفتم و از آن‌جا عزم بلده^۳ کازرون کردم. در آن حدود حقیقت حال عارف ربّانی قدوة‌الکاملین شیخ سلام الله شولستانی شیرازی که در آن حدود انزوا از خلق گزیده و در کوهی مقام گرفته بود دریافتم و به‌خدمتش شتافتم و از آنچه تصوّر حال کبرای اولیا نموده بودم و در جهان نشان ایشان کمتر یافت شود او را زیاده یافتم. سلسله مشایخ وی تا به‌معروف کرّخی - قدّس الله ارواحهم - متّسق‌النظام بود. بالجمله چندی در قریه‌ای که قریب به آن مقام بود توقّف داشتم و روزها ادراک سعادت خدمتش می‌کردم، تا آخر، با عدم

۱. چنین است در مأخذ چاپی؛ و همچنین در تاریخ حزین، چاپ اصفهان (۱۳۳۲ هـ ش، ص ۴۸). حدس می‌زنم «عملیه» (در مقابل «نظریه») صواب باشد که ناظر است به تقسیم حکمت به نظری و عملی.

۲. تاریخ و سفرنامه حزین، ج دوانی، ص ۱۹۲.

۳. در مأخذ چاپی: عزم به‌بلده. بنابر نسخه بدل ضبط شد.

قابلیت، ارادت و اخلاص^۱ مرا که از صفای طوئیت بود قبول نمود و شفقت و عاطفت کریمانه فرمود. چند شبانه‌روز در همان مکان به سربردم و تمنای آن بود که در همان مقام ایام حیات بگذرانم؛ رضا نداد و از آنجا به نوازش بسیار رخصت فرمود و تا این زمان توفیق حصول سعادت می‌گردد اگر میسر شده باشد از برکات همت و نظر اشفاق آن یگانه آفاق می‌دانم و زبان به این مضمون ناطق است:

هرچند پیر و خسته‌دل و ناتوان شدم هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم^۲

از این گزارش، و به‌ویژه از فقره «... تا آخر، با عدم قابلیت، ارادت و اخلاص مرا که از صفای طوئیت بود قبول نمود و...»، و تمثیل به سروده حافظ: «آن روز بر دلم در معنی گشوده شد/ کز ساکنان درگه پیر مغان شدم»، چنین برمی‌آید که گویا حزین به شیخ سلام الله شولستانی دست ارادت داده و از طریق او به سلسله صوفیانه مذکور که تا معروف کرخی - به قول حزین: - «مُتَسَّقِ النَّظَامِ» بوده است، متصل گردیده باشد.

با اینهمه بعضی افاضل محققان روزگار ما گفته‌اند:

”دلیل قاطعی بخصوص از خلال سرگذشت وی، که خود نوشته، به دست نمی‌آید که به سلسله‌ای از صوفیان پیوند داشته باشد“^۳.

میر علی شیر قانع از «خانقاه» حزین یاد کرده است ولی باز احتمال داده‌اند که «تعبیر خانقاه» در اینجا متوجه معنی اصطلاحی آن نباشد. باری، گمان نمی‌کنم - علی‌رغم اختلاف برداشت‌ها - در این، جای تردید و تأمل باشد که اگر روزی تاریخ مبسوط و مدوّن تصوف در اقالیم فارسی زبان هم فراهم آید، حزین گوشه‌ای از آن را در سده دوازدهم هجری به خود اختصاص خواهد داد. اگر تقابلی حکما و صوفیه را با فقها و محدثان - به معنایی که در جامعه علمی صفوی نمود می‌یافت (و نه از آن روی که ذات

۱. در مأخذ چاپی پس از «اخلاص» ویرگول نهاده شده که نابخاست.

۲. تاریخ و سفرنامه حزین، چ دوانی، ص ۸-۱۸۷.

۳. شاعر در هجوم منتقدان، ص ۹۲.

۴. همان، همان ص، متن و هامش.

تَفَلُّسُف و تصوُّف و فقه و حدیث دانی مقتضی چُنین تقابلی باشد) - معیار قرار دهیم، ایستارهای حزین به نحوی است که او را تا حدودی در صف حکما و صوفیه قرار می‌دهد. این البتّه با فقیه و محدث بودن حزین منافاتی ندارد و تنها به برخی جناح‌بندی‌های اجتماع علمی عصر صفوی ناظر است که در آن

در مخزن الغرائب می‌خوانیم: "اهل بنارس، چه از فرقه هندو، چه مسلمان، خاک پایش را به جای سُرْمه در چشم می‌کشیدند و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت، شیخ می‌رفتند و به آن مباحثات می‌کردند."

فقها و محدثان - یا به قول اینان: «فقه‌های ظاهر» / «اهل ظاهر» - تفلسف و تصوّف طرف مقابل را، ولو آن‌که از فقه و حدیث نیز برخوردار داشت، مورد انتقاد قرار می‌دادند، و این طرف نیز آنان را به ظاهرگرایی و نابرخورداری از تعمق و... متهم می‌ساختند. از همین منظر، خود حزین در گزارش احوال «قدوة الحکماء شیخ عنایة الله گیلانی» - که خود

منطق تجرید و نجات شیخ‌الرئیس را از محضر وی استفاده کرده است، و صاحب «ریاضات عظیمه» و «ذوقی عجیب» و «ملکه قوی» بوده - می‌گوید: «فقه‌های ظاهر چون مورد التفاتش نبودند، چنانچه رسم ایشان است نسبتش به عقاید حکما و انحراف از شریعت مقدّسه می‌دادند، و حاشاه عن الانحراف!»^۱

*

علی‌الخصوص در عصر صفوی به شاعران و نویسندگانی باز می‌خوریم که در جامعه تَفَلُّسُف یا تصوّف و عرفان یا... به نوعی هنجارشکنی افراطی در حیطة اعتقاد و عمل دینی دست می‌یازند (که گاه تا مرز اباحیگری هم دامن می‌گسترند و احیاناً با فرقه‌هائی چون نقطویه و... مربوط است).

غالب این هنجارشکنان مردمانی ناآرام‌اند و ای بسا نشان و نام پاره‌ای از این بی‌قراران را بتوان از رهگذر متونی چون دبستان مذاهب - علی‌رغم همه ابهامات و اعتماد ناپذیری‌ها که دارد - باز جُست. ربط برخی از چُنین کسان با عالم «تَفَلُّسُف» و

۱. تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۱۶۹.

«تصوّف»، یا ادعای «تصوّف» و «تفلسّف» از سوی ایشان، بی‌تردید از عواملی بود که به حسّاسیت‌های مخالفان این حوزه‌ها دامن می‌زد و بطّبع سخت مورد انکار متصوّفان و متفلسّفان متشرّع نیز واقع می‌شد.

گویا آنچه حزین در گزارش احوال «میرزا مهدی الهی تبریزی» در تذکرة المعاصرین می‌نویسد، نمونه‌ای از همین انکارها باشد:

«... سر از خدمت افاضل و فیض استفاده تافته، هر رطب و یابس که به خیالش می‌رسید آن را حقایق و معارف پنداشته از بوالهوسی و خودرایی^۱ در هر فن دخل نمود. مستقلاً نه سخنان بی‌سر و بُن درهم می‌بافت و اعوجاجی سخت در سلیقه‌اش پیدا بود. قَدَم در هیچ‌مقام و مذهب استوار نداشت، گاهی خویش را به حُکما بستی و گاهی به صوفیه تشبّه جُستی و گاه از متکلمان گفتی و در سلک هیچ‌فرقه در شمار نیامدی؛ آخر به تباهی عقاید شهرت یافت. هوشمندان از حالش نفرت کردند. از دانشوران و اذکیا کناره گرفته با ساده‌دلان و بی‌خردان بی‌خبر الیف بود؛ آنها را مذمت می‌کرد و اینان را ستایش می‌نمود. مصداق حال این رقم اشخاص است آنچه عارفی گفته: جمعی افسار تقلید از سر بیرون انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته‌اند و به ظواهر نُبوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند نه طبعشان گذارد که با هر^۲ تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند، مُدَبِّدین بَینَ ذلک لا الی هؤلاء^۳ و لا الی هؤلاء»^۳.

*

باری، با توغلی که حزین در فلسفیات داشته و گرایش‌های متصوّفانه عمیقی که در کنار آن فرا می‌نماید، البتّه نابیوسیده نبوده که خود او - شاید هم از روی اغراض دیگر و بدین دستاویزها - مورد طعن واقع شود و شده است.

۱. در مأخذ چاپی: خود رأیی.

۲. چنین است در مأخذ چاپی. آیا «به‌راه» به‌جای «باهر» نباید باشد؟

۳. تذکرة المعاصرین، ج میراث مکتوب، ص ۲۱۴.

آقا احمد کرمانشاهی (۱۲۴۳-۱۱۹۱ هـ ق) در *مرآة الأحوال جهان‌نما* در گزارشِ احوالِ حزین، زیر عنوان «ذکر سخن بعضی از ناقصان در شأن^۱ او و ردّ آن» نوشته: «با آنکه از خَلقِ گوشه گرفت، باز از دشمنه طعن همکاران لئام^۲! [رهائی نیافت. بعضی وی را به قولِ وحدت وجود نسبت دادند، و غافل شده‌اند از آن که فضیحت و رسوائی این مذهب بر کسی از اصحاب شعور مخفی نیست، تا به چنین عالم زبردستی چه رسد. ...» بر اندک عاقلی پوشیده نخواهد بود که شیخ فقیر بر نهج عرفا به جهت تقریب اذهان بعضی تمثیلات در باب وجود و شدت ارتباط خالق به مخلوق، از قبیل دریا و قطره، و مداد و کلمات، و امثال آنها، در رساله خود فرموده است. بعضی از ناقصان، خصوص بعضی از علمای لکهنو، ظاهر آن کلمات را گرفته، بدون تدقیق و تأمل، وی را و جمعی دیگر از علمای کرام^۳ را، چون فاضل مقدّس ربّانی ملّا محسن کاشانی [= فیض]، و شیخ میثم بحرانی، بلکه شیخ بهائی عاملی و امثالهم را، متّهم به تصوّف و قول به وحدت وجود کرده‌اند. ... و بالجمله از عقاید این فقیر آن است که هیچ ذی‌هوشی از صنف عوام، خاصّه به علمای کرام چه رسد، معتقد آن نیست که واجب بالذات با ممکن بالذات متحد است، و خلائق اجزای خالق یا جزئیات آنند! - چنان که از ظاهر امثله معلوم می‌شود و یقین آن است که در تمثیلات مراد ایشان از آنها بیان شده، ارتباط میان خالق و مخلوقست... و این مرحله بس نبود که شیخ فقیر را متّهم به ترک صلاّة نیز کرده‌اند و می‌گویند که: تارک الصلاّة بوده است، زیرا که کسی نماز کردن او را ندیده است. و حق آن است که: این مراحل دلیل قوی است بر علوّشان^۳ و کثرت فضل و علم آن رفیع مکان؛ زیرا که این فقیر به تجربه رسانیده است که در این کشور [= هند] هر قدر که هنر و کمال این شخص بیشتر است، حُساد و اصحاب کُیّد و عناد وی بیشتراند. و عجب‌تر آن است که بعضی از

۱. در مأخذ چاپی: «شأن».

۲. همان: «گرام».

۳. همان: «شأن».

جاهلان گفته‌اند که: شیخ قائل به معاد نبوده است، با آن که در رساله خود بر وجه اوضح و اتم به آن تصریح کرده است...^۱

در باب «وحدت وجود» و «انکار معاد»، خیال می‌کنم آنچه زمینه طعن و تکفیر حزین را فراهم ساخته باشد، قرائتی ویژه و متأثر از مکتب فلسفی اصفهان است که هم در باب وجود باری و وجود مخلوقات، و هم در باب کیفیت معاد، اختیار کرده بوده است، و به‌ویژه در مثنوی ودیعة‌البدیعه به شرح مذکور ساخته. به عبارت دیگر، نه حزین در این زمینه حرف چندان تازه‌ای به میان آورده است و نه طاعنان و مکفران او. قضیه قریب به همان طعن و تکفیرهاست که از دیرباز حول بعض آموزه‌های فلسفه صدرایی مطرح بوده است و بس که می‌داند؟!... شاید از بن، تحریر رساله عقاید دینیه - که از پس همین تمهید به لحاظ خوانندگان گرامی خواهد رسید - از برای دفع اتهاماتی بوده باشد که از حیث عقیده متوجه حزین شده بود. و اما داستان ترک نماز در حق چنین مردی، همانسان که صاحب مرآة‌الاحوال دریافته، چندان مفضح است که جز بر فروکاستن پایگاه آن که مدعی آن شده دلالت نتواند کرد. آثار و اخبار حزین جای گفتگو نمی‌گذارد که مرد، دین‌شناسی است اهل پرهیز و بندگی و التزام به شریعت مقدس. از قضا عبادت پیشگی او مورد تصریح نیز قرار گرفته است. میر علی شیر قانع تنوی درباره حزین نوشته: "به صیام دوام و قیام لیلی و ایام علی‌الدوام اهتمام به کار داشته بغایت موفق و مرتاض می‌زیست".^۲ خود حزین هم به ذوق و توفیق عبادتی که در ایام شباب داشته، تصریح کرده است.^۳ نوشته‌اند میرزا محمد رضا متخلص به «امید» (ف: ۱۱۵۹ هـ ق) که در هندوستان به «قزلباش خان امید» مشهور بوده است، روزی سرگرم باده نوشی بود که دانست حزین برای دیدار وی آمده است. چون می‌دانست شیخ مردی پرهیزگار و از لوث مناهی برکنار است، پرده اتاق را انداخت و این بیت را خطاب به حزین خواند: شیخ! تشریف ببر بزم شرابست/ اینجا دامن تر نشود! عالم آبست اینجا امید

۱. مرآة‌الاحوال جهان نما ۶۱-۶۴: ۴۶۴.

۲. شاعری در هجوم منتقدان، ص ۹۲ (در گفت‌وورد از مقالات الشعراء).

۳. نگر: تاریخ و سفرنامه حزین، ج دوانی، ص ۱۵۵.

۴. نگر: مجموعه مقالات کنگره حزین لاهیجی، ص ۷-۱۶۶.

با این کار در واقع زهد و تقوای حزین را پاس داشت و به نوعی - به تعبیر نظامی گنجوی - شکوه زهد او بر او نگه داشت.^۱ سیمایی که در برخی منابع از حزین ترسیم شده است، سیمای یک ولی صاحب کرامت است.

در سفینه خوشگوار آمده است:

”چون مصارفش عمده است از هیچ کس قبول نمی فرماید، از این جهت مردم را گمان غالب آن است که حضرت شیخ دستغیب دارد؛ و الله أعلم. حقیر که از گوشه گزینان، اینجاست چند شعر به خدمت ایشان فرستاد، استدعای ملازمت نمود؛ فرمودند. چون به سعادت حضور رسید، فرشته ای دید به آب و گل رحمت سرشته و عشق الهی سراپایش یک دل دردآلود آفریده، خیلی مرد بزرگ و دردمند گذاخته از خود رمیده به نظر آمده.“^۲

در مخزن الغرائب می خوانیم:

”اهل بنارس، چه از فرقه هندو، چه مسلمان، خاک پایش را به جای سُرْمه در چشم می کشیدند و مردم از دور و نزدیک جهت زیارت، شیخ می رفتند و به آن مباحثات می کردند که من شرف صحبت شیخ را دریافته ام. فی الواقع جای مباحثات است چرا که همین کسانی که قابل زیاره هستند.“^۳

۱. نظامی می گوید: ”... شکوه زهد من بر من نگه داشت/ نه زان پشمی که زاهد در کله داشت“ (خسرو و شیرین، ط. حمیدیان، ص ۴۵۲).

۲. تذکرة المعاصرین، چ میراث مکتوب، ص ۶-۵۵.

۳. همان، ص ۵۶.